

مکاسب / حق تألیف

بسم الله الرحمن الرحيم

در مکاسب محرمه بحث های جدیدی نیز وجود دارد که مسامخ با مباحثی است که در این کتاب مطرح شده است که ما بعضی از آن ها را مطرح کردیم و از بعضی عبور کردیم و در کتاب البحوث الهامه آقای خرازی به این بحث های جدید پرداخته شده است و در حقیقت مباحث جدیدی که در بحث ما مطرح شده است و گفته های ایشان حالت عموم و خصوص من وجه دارد .

حق تألیف

بحث جدید ما در این جا بحث حق تألیف یا حقوق معنوی است که این بحث از مباحثی است که در دوره های اخیر مطرح شده است و از لحاظ فقهی هم فقهای ما کم و بیش به آن پرداخته اند و ما قبل از ورود به بحث مقدماتی را عرض می کنیم و منبع همان کتاب البحوث الهامه ، مکاسب محرمه ی جناب آقای خرازی ، جلد ۳ است .

بررسی حقوقی « حق تألیف »

اولین مقدمه این است که این بحث از نظر تاریخی در دوره های متأخر به صورت بحث حقوقی مطرح شده است و بر اساس آن چه که ایشان از بعضی کتاب ها نقل می کنند و چیزهایی که از گذشته به ذهن من می آید این است که این بحث از قرن هجدهم در غرب در کتابهای حقوقی به عنوان حق تألیف و حق معنوی مؤلف یا مخترع و مبدع مطرح شد و در طول این دو سه قرن در حقوق امروز مراحل زیادی را طی کرده است .

بعد از این که در کتب حقوقی این بحث مطرح شد که حق تألیف حقی است که باید ملتزم به آن بود و صاحب اثر یا اندیشه یا اختراع حقی نسبت به آن دارد ، جایگاهی در حقوق پیدا کرد و به تدریج در روابط بین الملل نیز وارد شد و حقوقدانان تمایلی پیدا کردند که این حق مالیت و ملکیتی دارد و به این شکل نیست که هر کس خواست بتواند هر استفاده ای کند و این در کتب حقوقی به عنوان یک حق مطرح شد و آرام آرام بعد از این که تبادلات بین المللی و روابط بین الملل گسترش پیدا کرد ، به صورت مسئله ای در روابط بین الملل در آمد و در کنوانسیون های بین المللی و قراردادهای بین ملتها و دولتها جایگاهی پیدا کرد و این سیر به جایی رسیده است که اکنون در

کنوانسیون هایی که در مجامع بین المللی به تأیید رسیده است ، این حق به رسمیت شناخته شده است و کشورهای متعددی این کنوانسیون را پذیرفته اند و ظاهراً ایران متعقد این کنوانسیون نشده است .

تاریخچه

به هر حال این بحث با این شکلی که امروزه مطرح است ، بحثی است که طبق آنچه که در کتب حقوقی آمده است از قرن هجدهم در فرانسه و بعضی از کشورهای غربی مطرح شد که ابتدا به عنوان بحث حقوقی بین حقوقدانان مطرح بود و عده ای قائل شدند که این حق امر ثابت و الزامی می باشد و سپس توسعه پیدا کرد و در کنوانسیون ها و قراردادهای بین المللی جایگاهی پیدا کرد که این در دوره های جدید است اما در دوره های قدیم به این شکل نبوده است البته استنساخ کتاب یا اجازه ی روایت و امثال این ها وجود داشته است که ریشه هایی از این حق را در تفکر و اوضاع و احوال قدیم نشان می دهد .

ولی به این شکلی که الان مطرح است قطعاً مطرح نبوده است گرچه سوابقی قبل از دوره رنسانس و تحولات جدید غربی ، در این بحث می شود پیدا کرد و آن سوابق به این شکل است که استراق آثار کسی بدون اینکه او اطلاع داشته باشد و نسبت دادن به خودشان را مذمت می کردند و سرقت ادبی وجود داشته است که این نشان می دهد که این نظریه یا این دیدگاه یا این بحث را که دیگری به خود نسبت دهد ، نوعی دزدی تلقی می کردند و مذمت می شده است و احیاناً از نظر فقهی هم اشکالی در آن به وجود می آمد.

استنساخ کتب و اجازه روایت

مثلاً وقتی اجازه روایت می دادند که معلوم می شد حقی نسبت به چیزی که از پیشینیان آموخته است دارد و الان این حق را به دیگری می دهد که به آنها منتقل شود و آن ها بتوانند آن را نقل کنند و به آنها حق روایت و اجازه روایت می داده است . همه این ها ریشه های حقی است که در دنیای جدید تأکید بیشتری بر آن شده است و برای کسی که نظریه ای دهد ، جایزه می دادند و وقف می گذاشتند یا اجازه ی روایت می دادند و امثال این ها .

این موارد نشان می دهد که در چیزهای نظری و معنوی که تولید می شده است ، برای مولد ، حقی در ارتباط با آن قائل بودند . اما شاید مالیت و ملکیت وجود نداشته است چون ضرورت زمان اقتضاء نمی کرده است و اگر کسی کتابی را استنساخ می کرد یا اگر کتابی مانند کتاب بوعلی سینا و خواجه نصیر یا هر فرد دیگری را به دست می آورد ، این حق را داشت که بدون اجازه ای آن را استنساخ کند . اما این که در ذهن کسی مطرح شده باشد که حرام است بدون اجازه صاحب کتاب آن را استنساخ کرد . چنین چیزی وجود نداشته است .

حرمت سرقت آثار

آن چه که به عنوان یک امر مذموم یا محرم مطرح بوده است این است که کسی کار دیگری را به خودش نسبت دهد که این کذب است و نقل شده است که نویسنده ای در محکمه ، علیه نویسنده ی دیگری که سرقت ادبی

کرده بود و آثار او را به نام خودش در کتاب آورده بود، ادعا کرد، این برخوردار و مذمت و دیدگاهی که وجود داشته است بیشتر به جنبه سرقتی قصه برمی گردد، سرقت آن هم از باب نسبت بوده است نه از باب این که مال و حق او است بلکه اگر کسی نظریه کس دیگر را بدون این که ذکر کند مال او است به عنوان موضوع خود معرفی کند، مذمت می شده است. ممکن است کسی از نظر فقهی بگوید این نوعی کذب است و اسناد به کاذب است و از باب اسناد کذبی حرمت دارد.

سابق اینطور بوده است که اگر می گفتند این نظریه مال من است در این صورت کذب می شد و الا تقیدی به این که هر چیزی را که در کتاب نقل می کنند به صاحب اصلی آن نسبت دهند، نبوده است مثلاً یکی از اشکالاتی که به اسفار ملا صدرا گرفته می شود این است که در اسفار گاهی چند ساعت مطالبی نقل می شود که هر کس آن را مطالعه کند گمان می کند که این مطالب مال ملا صدرا است، در حالیکه گاهی عین همان حرف ها در کتاب فخر رازی یا بوعلی نقل شده است. جواب این اشکال این است که این عمل متداول بوده است و در آن زمان این را سرقت محسوب نمی کردند و اگر کسی می گفت این حرف من است در حالیکه مال او نبوده این نوعی کذب و سرقت به شمار می آمد.

جمع بندی

پس اجمالاً در مقدمه اول عرض کردیم که بحث حقوق معنوی و حق تألیف و حق اختراع و... چیزی است که بیشتر در دنیای جدید و حقوق غربی مطرح شد و بعد در حقوق و روابط بین الملل مورد توجه قرار گرفت. نکته ی بعدی این بود که در دنیای قدیم هم این امر کم و بیش مطرح بوده است ولی نه به این شکل بلکه چیزی که مطرح بوده است بیشتر کذب و افترا بوده است و نسبت دادن اثر و اندیشه و یا نوشته های کسی به خود یا به دیگری بوده است البته با علم و عمد. که این سرقت به حساب می آمد و از باب کذب بوده است اما به عنوان مالیت بوده است و برای صحت و اتقان کار جایزه و یا اجازه روایت می دادند.

حق تألیف و اجازه روایت در گذشته

با همه شواهدی که در اعصار قدیم در این زمینه به چشم می آید و نمی شود گفت حق تألیف و یا حق معنوی به عنوان حق مالکیت معتبر به حساب می آمد و شاهد آن این است که بعد از این که کسی کتابی را می گرفت یا استنساخ می کرد این کتاب را بدون این که کاری به مؤلف آن داشته باشد حق داشت چند بار بنویسد و استنساخ کند و ظاهراً در این مشکلی وجود نداشت و اجازه روایت برای این بود که مطمئن باشد همان است. مثلاً می گفت تو اجازه داری این من لایحضره الصدوق را که من برای تو خواندم از طرف من نقل کنی و این به خاطر این بود که متیّقن شود و سلسله سند نقد و اسناد این کتاب معتبر شود، که تا اواخر وجود داشته است ولی الان نیازی نیست چون قبلاً چاپ نبوده و طوری نبود که اطمینان باشد که این همان است که نویسنده می گوید.

ممکن بود کسی در این ها دست ببرد یا در استنساخ ها اشتباهی رخ دهد، به همین دلیل می گفت که من به تو اجازه می دهم که عین این کتاب را نقل کنی و در قدیم امر تشریفات نبوده است. یعنی وقتی صاحب اثر به بعدی اجازه روایت می داده است، اجازه به این معنا بود که می گفت این چیزها تحریف شده نیست و عین همان چیزی است که من از قبلی گرفته ام و تو می توانی عین این را از من نقل کنی و همه ی آن ها به خاطر این بود که در دوره ی قبل چاپ وجود نداشته است تا نسبت به کتاب یا نسخه ای اطمینان ایجاد کند چون نسخه ها دستی و فردی و با سلائق منتشر می شد یعنی یک کتاب را ده نفر استنساخ می کردند و موقع خواندن چند جای آن ها باهم فرق داشت و لذا برای اتقان کار و اطمینان خاطر این سلسله اجازه های روایی وجود داشت و هنوز هم کم و بیش وجود دارد ولی نسبت به کتاب هایی که به چاپ سپرده می شوند و توسعه دارند و به صورت گسترده نشر پیدا می کنند، نیازی به آن نیست. و لذا عملاً هم الان در بین بزرگان و مجتهدین و مراجع، وجود ندارد ولی از باب تیمن و تبرک هنوز هم وجود دارد.

پس تا این جا دو مقدمه ذکر شد: یکی این بود که در دوره جدید این سیری را که به آن اشاره کردیم طی کرده است و مقدمه دوم این است که در دوره قدیم هم رگه هایی از این بحث وجود داشته است ولی نه به این شکل و بیشتر ناظر دو چیز بوده است: یکی این که کذب و افترا و اسناد بیجا داده نشود و دیگری این که چون نسخه ها پراکنده بود و دست تحریف و اشتباه در آن رخ داده می شد برای اطمینان خاطر، اجازه می دادند. اما این که بگوییم حقی وجود دارد که بدون اجازه ی مؤلف یا مخترع نمی شود آن را تکثیر و تولید کرد، در این حد در اعصار قدیمه و در دوره های قدیم محرز نیست.

شمول « حق تألیف »

نکته ی سوم این است که این بحث اختصاص به کتاب ندارد و شامل فیلم و نوار و تولیدات هنری مثل آثار فیلم و تولیدات صنعتی و فناوری ها و تکنولوژی ها و اختراعات می شود یعنی وقتی کسی نظریه ای را ابداع کرد و یا دستگاهی را اختراع کرد یا شعری را سرود یا فیلمی را تولید کرد. همه این ها مشمول بحث است، هم ماده و موضوعی که تولید می شود انواعی دارد مثل نوشتار و کتاب و سایر آثار هنری و ... و هم مخترع و مبدع گاهی فرد و گاهی جمع. گاهی فرد حقوقی مثل شرکت انتشاراتی یا مؤسسه است که همه این ها را شامل می شود. و تولیدات فکری هم گاهی تولیدات کاملاً نظری است و یک دیدگاه اصالت الوجود است یا در مواقعی تولید شکلی و فیزیکی و ... است و محصول فیزیکی است، مانند این که دستگاه چاپ درست کرده است یا مثلاً لامپ اختراع کرده است که همه ی این ها مشمول این بحث می شود.

حرمت « نسبت دادن اثر فردی به غیر او »

نکته ی چهارم که در این جا مطرح می شود این است که مقصود از این بحث در این جا چیست؟ یعنی چه چیز مورد بحث است و چه چیز مورد بحث نیست؟ جهاتی در این بحث مطرح است که بعضی از آن ها محل کلام نیست و بعضی از آن ها محل کلام است و یکی از چیزهایی که در حقوق معنوی مطرح است و محل بحث نیست ، نسبت دادن کار کسی به دیگری است که این کذب است و همه نادرستی آن را قبول دارند یعنی اگر اصالت وجود یا بحث حکومت و ورود را ملا صدرا ابداع کرده است ، کسی بگوید من ابداع کرده ام یا دیگری ابداع کرده است این دروغ است و محل بحث در آن نیست و کذب است و حرام می باشد .

البته گاهی موارد خواطر وجود دارد یعنی در یک موضوعی دو نفر باهم به نتیجه برسند که به این موارد خواطر گفته می شود و در عرفان هم آمده است که دو عارف در سلوکشان همزمان به یک مطلب می رسند بدون این که از همدیگر چیزی گرفته باشند . در مسائل علمی نیز همین طور است و گاهی در یک بحث علمی دو متفکر همزمان یا به صورت غیر همزمان اما بدون اطلاع از یکدیگر به یک نظریه رسیدند که در این مواقع مانعی ندارد و هر کس کار خود را به خودش نسبت می دهد اما نسبت دادن امر به دیگری قطعاً جایز نیست و از باب کذب و افترا است و در آن بحثی نیست . مثلاً اگر کسی بگوید که لامپ را من اختراع کرده ام در حالی که دیگری اختراع کرده است یا بگوید رادیو را من اختراع کرده ام در حالی که دیگری اختراع کرده است و امثال این ها ، جایز نیست و از محل بحث ما خارج است . یعنی تولید نظری یا عملی و اختراع و ابداع و ابتکار دیگری را به خود یا غیر خود نسبت دهد ، که این اگر با علم و توجه باشد اشکال دارد و طبعاً اگر هم موارد خواطر باشد ، هر کس می تواند کار خود را به خودش نسبت دهد و مانعی ندارد .

اجیر گرفتن در تولید اثر

اگر کسی پولی به کسی دهد تا برای او کتاب یا مقاله ای بنویسد مثل کتاب به سوی تمدن بزرگ شاه اگر تلقی این باشد که من نوشتم این کذب است یا مقاله هایی که بعضی اشخاص ارائه می دهند یعنی اجیر می گیرد و شخص دیگری این مقاله را می نویسد و حکم آن این است که اگر تلقی عرف این باشد که نام او که در پشت کتاب یا بالای مقاله آمده است یعنی تولید اوست در حالی که این کار را دیگری انجام داده است ، این کذب و افترا است و این اشکال دارد و اگر پول داده است و خریده است ، مانعی ندارد ولی اگر طوری نشان دهد که مال من است این کذب و افترا است و درست نیست . ولی اگر بدانند مال خود او نیست این اشکال ندارد و حرام و کذب نیست . این به این معنا است که من قبول دارم که نوشته مال من نیست و این دیدگاه و موضع ما است نه این که نوشته مال من است و نظریه ی تولید شده ی من است ، که این مانعی ندارد اما اگر در جایی برداشت مخاطبان این است که حرف و نوشته ی او است در حالی که واقعاً نوشته او نیست این کذب است چون کذب به این معنا نیست که

همیشه بگویند که این مال من است در حالیکه مال او نیست بلکه اگر نشان دهد که مال من است در حالیکه مال او نیست این نیز یا کذب است و یا عناوین مشابه آن است و از این باب اشکال دارد .

جمع بندی

پس آن چه که در مقدمه ی چهارم عرض کردیم این است که بحث نسبت دادن یک رأی یا نظریه یا اختراع به دیگری ، محل بحث نیست و قطعاً اشکال دارد و همچنین اگر کاری را دیگری انجام دهد و او نشان دهد که مال من است و مخاطبان هم نفهمند که مال او نیست ، این نیز از باب کذب اشکال دارد و در این جا بحث ما غیر از کذب و نسبت دادن کار دیگری به خود است ، که آن را بعداً بحث خواهیم کرد .

اطلاق « حق مالکیت » در وجود رضایت

رضایت داشتن و نداشتن همان بحث حق مالکیت است و ما می خواهیم بگوییم این نسبت دادن ربطی به بحث ما ندارد مثلاً مرکزی درختواره ی فقه درست کرده است و مرکز دیگری این درختواره را طوری منتشر کند که همه گمان کنند مال آن مرکز است و این درختواره را به خودش نسبت دهد که این کذب و افترا می باشد . و بحث ما غیر از این مسئله است حتی اگر اجازه دهد ولی او جوری نشان دهد که من این کار را کرده ام این کذب و افترا می باشد . حتی اگر مثلاً شما راضی باشید که کسی کار شما به خودش نسبت دهد و او بگوید این کار من است ، این دروغ می باشد یعنی دروغ گفتن و کذب و نسبت دادن کار دیگری به خود یا به غیر تولید کننده ، کذب است ولو این که او حقی نسبت به این مالکیت نداشته باشد ، یا مالکیت دارد ولی به شما اجازه داده است که هر کاری در مورد آن می خواهید انجام دهید مثل آقای قرائتی که کتابی می نویسند و می گویند هر کس می خواهد چاپ کند حالا اگر کسی بگوید کتاب چاپ شده اثر من است ولو این که آقای قرائتی هم اجازه داده باشد ، این دروغ است .

ممکن است کسی بگوید معنای اسم در پشت اثر نوشتن این نیست که خود من نوشتم ولی اگر بگویند که این کتاب را من نوشتم این دروغ است و یکی از درجات آن این است که وقتی پشت اثر اسم می نویسند ولو این که نمی نویسند مؤلف ، ولی معنای اسم پشت جلد این است که مؤلف است ، البته اگر در جایی مثل سخنرانی سازمان ملل وقتی کسی سخنرانی می کند این به این معنا نیست که به خط خود او و دست او و حتی تنظیم اوست و چون برداشت این نیست ، دروغ نمی باشد . چون این نوع سخنرانی ها به این معنا نیست که او نوشته است یا تنظیم کرده است ، پس دروغ نیست ولی وقتی کتابی منتشر می کند و پشت آن می نویسد علامه کذا این به معنای آن است که مال او است ، در حالی که مال او نیست و این دروغ است و این مسئله تابع تلقی عرف است .

